

پیشگفتار مترجم

کتاب «تفکر منطقی، روش تعلیم و تربیت» که هم‌اکنون چاپ سوم آن در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد؛ از معدود کتابهایی است که مسأله آموزش را به صورتی بنیادی، در سطح جهان بررسی کرده است. مطالعه کتاب «الگوها یا مدل‌های تدریس» تالیف ژویس و ویل چاپ ۱۹۸۶ و بررسی عنوانهای فصول این کتاب و توجه به این امر که موضوعات طرح شده در آن، به صورتی عمیقتر در کتاب «تفکر منطقی» مطرح شده است و همچنین نقل بخشی از کتاب تفکر منطقی در کتاب «مدلهای تدریس»، ارزش این کتاب را روشن می‌سازد.

آموزش مجور اساسی تربیت است؛ معمولاً آموزش به منزله طریق انتقال معلومات تلقی می‌شود؛ به نظر گروه کثیری از علاقه‌مندان به علم و تعلیم و تعلم، مراکز علمی محل انتقال معلومات و مهارتها هستند و در هر مقطع تحصیلی باید بخشی از میراث علمی به ذهن شاگردان منتقل شود. در مراکز آموزش حرفه‌ای و آموزش عالی، هدف آموزش، تربیت نیروی انسانی مورد نیاز جامعه است؛ برای تحقق این هدف باید معلومات و مهارتهای لازم به شاگردان آموخته شود.

در اینجا این سؤال قابل طرح است که آیا مراکز آموزشی «ابتدایی، راهنمایی، متوسطه و دانشگاه»، منحصرأ باید به انتقال معلومات پردازند، یا اینکه اصولاً رسالت تربیتی افراد به عهده این مراکز است؟

اگر هدف تربیت افراد باشد، انتقال معلومات به صورتی که معمول است، تأثیری در تربیت افراد ندارد. ملاحظه رفتار فارغ‌التحصیلان مراکز مختلف آموزشی و برخورد آنها با مسائل مختلف در زندگی و ارتباط آنها با یکدیگر، و همچنین نقش آنها در سازمانها و مؤسسات گوناگون و رابطه آنها با جامعه و ارزشهای اجتماعی، همه این حقیقت را مدلل می‌دارند که بیشتر فارغ‌التحصیلان اینگونه مراکز، در زمینه بالا بردن سطح محفوظات یا معلومات خود، با کمک معلمان قدمهایی برداشته‌اند؛ اما از لحاظ تربیتی در بهبود اعمال و رفتار خود اقدامی به عمل نیاورده‌اند. اگر ملاحظه می‌شود که پاره‌ای از تحصیل‌کرده‌ها از تربیت اساسی در بعضی از زمینه‌ها برخوردارند، باید توجه داشتیم که اینگونه موفقیتها، بیشتر نتیجه خصوصیات فردی و تجربیات شخصی است و بدون نقشه و هدف و به طور اتفاقی صورت گرفته است.

دلیل عمده این وضع، نوع نگرش معلمان به رسالت خود در زمینه آموزش است؛

معلمان به رسالت تربیتی خود کمتر توجه دارند و بحث از تربیت در کلاس درس، آنهم به صورتی مبهم، تصادفاً صورت می‌گیرد؛ به طور کلی تربیت افراد به عهده زمان محول می‌گردد. «مَنْ لَمْ يُؤدِّبْهُ الْاَبْوَانُ يُؤدِّبْهُ الزَّمَانُ» کسی که پدر و مادر به تربیت او اقدام نکنند، زمان به تربیت او خواهد پرداخت.

دلیل دیگری توجهی معلمان به رسالت تربیتی، آشنا نبودن آنها با مسائل تربیتی و به طور کلی به شیوه تدریس است.

آموزش وسیله اصلی تربیت است؛ توجه به جنبه‌های اساسی تربیت در زمینه عقلانی، اجتماعی، عاطفی و اخلاقی، و نقش آموزش در رشد این جنبه‌ها، این حقیقت را مدلل می‌سازد.

کتاب «تفکر منطقی، روش تعلیم و تربیت» محور اساسی تربیت را پرورش قدرت فکری در افراد تلقی می‌کند؛ مباحث این کتاب مشتمل است بر اهمیت تفکر در زندگی، ماهیت تفکر، تفکر منطقی، شیوه‌های استقرایی، قیاسی و فرضیه‌ای قیاسی در جریان تفکر، چگونگی تشکیل مفاهیم، زبان و تفکر، یادگیری و تفکر، تعهد معلم در برابر فکر منطقی و آنچه به طور مشخص در کلاس می‌توان انجام داد.

مطالب کتاب در سطوح مختلف دانشگاهی قابل طرح است: در سطح کارشناسی، استادان با مختصر کردن بعضی از فصول درباره عمل تحلیلی، عمل ترکیبی و قضاوت ارزشی می‌توانند دبیران آینده کشور را با نکته‌های اساسی در آموزش و تلفیق روشهای استقرایی و قیاسی در این جریان، آشنا سازند؛ در دوره کارشناسی ارشد ممکن است مسائل را با تفصیل بیشتر مورد بحث قرار داد.

از استادان محترم علوم تربیتی انتظار می‌رود درس کلیات روش تدریس را که هدف اساسی آن آشنا نمودن دانشجویان به شیوه اساسی تدریس است، مهم تلقی کنند و اگر مطلبی سنگین یا مبهم به نظر می‌رسد در رفع ابهام و توضیح مطلب اقدام فرمایند.

توجه به این امر که آموزش محور تربیت است و ما باید از طریق تفکر سطح معلومات خود و شاگردان را ارتقا دهیم، ایجاب می‌کند که استادان، درس کلیات روش تدریس را جدی تلقی کنند و زحمت ارائه این درس را تحمل فرمایند.

در پایان از برادرانی که در «سمت» در چاپ این کتاب اقدام می‌کنند، سپاسگزارم.

پیشگفتار مؤلفان

این کتاب به معلمان امروز، معلمان آینده و همه آنهایی که عمیقاً به کار مدارس علاقه‌مندند، تقدیم می‌شود، تا آنها را در زمینه تجدید بررسی - و اگر لازم باشد - تجدید بنای تعهدات کنونی‌شان یاری دهد و ایشان را نخست در حرکت تدریجی به سوی تشخیص اینکه روش تفکر یا نحوه فعالیت فکری همان روش یادگیری است؛ و دوم در فهم و کنترل بیشتر روشهایی که موقعیتهایی را برای تحریک افراد به تفکر ممکن می‌سازد؛ و سوم در ایجاد این اعتقاد که تحقیق گرانباترین چیز برای آنهایی است که به آزادی نایل شده‌اند، کمک کند.

در باره کلاسهای درسی، مخصوصاً، هدف این کتاب، کمک کردن به معلمان است در انجام آنچه تعهد کرده‌اند، یا دست‌کم به طور لفظی قبول نموده‌اند؛ یعنی کوشش در جهت رشد استعداد و تمایل افراد برای اینکه مستقل فکر کنند و با بصیرت بیشتر و احساس عمیقتر به کارها اقدام نمایند. البته مؤلفان انتظار ندارند که مدارس یا فرهنگ فوراً به طور اساسی تغییر یابد؛ زیرا به آسانی نمی‌توان بر عادات تسلط یافت؛ با وجود این، مؤلفان می‌دانند که علاقه به اصلاحات در هر زمینه‌ای وجود دارد، و امیدوارند که پیشرفتهای عاقلانه به طور سریع روی دهد.

باید دانست که پدید آمدن تغییرات یک امر طبیعی است؛ حتی اگر معلمان بخواهند خود را از مسائل دور نگاه دارند، به ضرورت تغییراتی پدید خواهد آمد؛ حتی دیکتاتورها که وسایل و امکانات تحمیل ارزشهایی را - که خود انتخاب کرده‌اند - بر مؤسسات و افراد در اختیار دارند و از انتقاد جلوگیری می‌کنند، بر اثر تغییر اوضاع و احوال دنیا و گسترش سریع علوم، مجبورند به طور دائم خط مشی و نقشه خود را تغییر دهند. معلمان نیز اگر بخواهند شجاعانه اقدام کنند و مسأله دوباره ساختن مدرسه و فرهنگ را مستقیماً مورد توجه قرار دهند، به زودی متوجه می‌شوند که افراد آزاد حق ندارند ماهیت دوباره‌سازی را به دیگر افراد آزاد دیکته کنند.

خوشبختانه، این واکنشهای افراطی نادیده گرفتن تغییر یا کنترل بیش از حد آن، تمام

صورت‌های ممکن را در بر نمی‌گیرد؛ هر معلمی در کلاس یا خارج از کلاس، ممکن است در زمینه کمک به خرد انسانی برای بهتر و وسیع‌تر کردن چیزهایی که فعلاً خوب و لذت‌بخش تلقی شده است، تلاش کند و معقول است که چنین انتظاری از معلمان برود. علاوه بر این، مؤلفان اعتقاد دارند وقتی که معلمان از طریق تحلیل مسأله، درک عمیق‌تری نسبت به این موضوع بیابند، نیروهای ما در زمینه تجدید بنای تربیتی، بیشتر خواهد شد؛ و سرانجام معتقدند که افزایش تعداد کلاس‌هایی که خصوصیت عمده آنها تفکر باشد، پیشرفت این موضوع را در جهت صحیح، تسریع خواهد کرد.

عقاید، تعهدات و هدفها به صورتی مجزا و معلق، ظاهر یا پایدار نمی‌شوند؛ این سادگی است که مؤلفان تصور کنند که نتیجه جریان فکری از خلأ استخراج می‌شود. سالهای اولیه زندگی مؤلفان در یک جو آزادکننده سنت غربی سپری شده است و این تجربه اهمیت عقیده دوم را - یعنی اینکه انسان در ضمن تجربه دائمی ممکن است ارزشهای خود را بوجود آورد و تلطیف کند - روشن می‌سازد.

به خصوص، تجارب گوناگون در زمانهای متفاوت، این اعتقاد را به وجود آورده است که انسان می‌تواند به تدریج استعداد خود را برای برخورد فکری با زندگی رشد دهد. علاوه بر این، این تجربه عقیده دیگری را به وجود آورده است و آن اینکه انسان، چه به طور غیررسمی و در زندگی روزانه، و چه به صورت رسمی در مؤسسات تربیتی، از استعداد تفکر خود به طور کامل استفاده نکرده است؛ اما در این زمینه به طور کلی دچار شکست نشده است. بچه کوچک علاقه‌ای به بستنی ندارد، مگر اینکه دست‌کم مزه یک قاشق از آن را چشیده باشد، و به همین صورت، افراد پس از اینکه از طریق تفکر، گسترش زندگی با معنی را تجربه کردند، ارزش تفکر را درک می‌کنند. در این جریان است که محرک فکری ظاهر می‌شود و - اگر اشتباه نکنیم - حضور همین محرک است که جامعه باز را از جامعه بسته، و همچنین رؤیای دموکراتیک را از تمایل دیکتاتوری جدا می‌سازد.

برای اینکه قصد مؤلفان بهتر درک شود، یک عقیده دیگر را باید ذکر کرد. مؤلفان اعتقاد دارند که معلم، در تحلیل نهایی، اساسی‌ترین عامل پیشرفت تجدید بنای تعلیم و تربیت است؛ بنابراین، از طریق تغییر عادات آموزشی - که هم‌اکنون در کار روزمره کلاسها جریان دارد - می‌توان به بهترین وجه، تغییر منطقی را ایجاد کرد. تغییرات عمده در پیشنهادهایی که روی کاغذ آمده و هنوز عملی نشده است، انسان را امیدوار می‌کند که مسأله حل شود و در

موقعیت واقعی کلاس، تمام این پیشنهادها با عادات آنهایی که تدریس می‌کنند تطابق داده شود؛ هر چه در این پیشنهادها تغییرات بیشتری پیش‌بینی شده باشد، احتمالاً باعث ظهور بیشتر واکنشهایی می‌شود که طرحهای آموزشی تشکیل شده را تقویت می‌کند.

البته شایسته است که در این زمینه با معلمان همدردی و تفاهم بیشتر داشت؛ زیرا آنها به بهترین شکل در اوضاع پیچیده‌ای کار می‌کنند و مانند بقیه افراد، ادامه کار در وضع آشنا، طبق معمول امنیت و رضایتشان را فراهم می‌کند. بنابراین، با اینکه تجدید بنای بسیاری از امور جاری مدارس مطلوب است، تغییرات ناگهانی به هرج و مرج منجر می‌شود؛ در نتیجه به نظر مؤلفان، اگر اوضاعی که امنیت معلم در آن فراهم می‌شود، کمتر دچار تغییر شود، او بهتر می‌تواند تفکر را در مسیری صحیح قرار دهد.

نقش فلسفه تعلیم و تربیت، تسهیل این تغییر است. عادت، کارفرمای محکمی است و فرار از توقعات آن مشکل است؛ و این امر هم در مورد ما معلمان و هم درباره دیگران صادق است. و چون ما به حق و پیوسته بر اینکه مسئولیت ما پرورش قوه تفکر در شاگردان است اصرار می‌ورزیم، بنابراین باید از آثار و نتایج خاص این تعهد آگاه باشیم. ما نمی‌توانیم فرض کنیم که آنچه را پیوسته انجام می‌داده‌ایم، همان چیزی است که باید آنرا ادامه دهیم؛ ما باید در فرصتهای مختلف وقتی را به بررسی آنچه عمل می‌شود و میزان انطباق آن با هدفهای بیان شده، اختصاص دهیم.

مؤلفان اطمینان دارند^۱ که تغییرات مهمی که ما در مدارس خود انتظار داریم، در موقعی که معلمان عادات خود را در معرض دقت عقلانی قرار دهند و بدانند که چگونه در همین زمینه به شاگردان نیز باید کمک کرد، سریعتر به اجرا درمی‌آید.

مؤلفان از ناشرانی که حق نقل مطالب را از نویسندگان و کتابها به آنها واگذار کرده‌اند، سپاسگزارند؛ علاوه بر این، هر یک از افراد زیادی [که در تدوین این کتاب همکاری داشته‌اند] به ویژه از همکاران و شاگردان سپاسگزاری می‌کنند.

مؤلف ارشد، به ویژه، خود را در برابر «جان دیویی» و «بوید ه. بودی» که افکار آنها به صورتهای مختلف در سراسر این کتاب منعکس شده است، مدیون می‌داند؛ و سرانجام هر

۱. تجربه طولانی مؤلف ارشد [هولفیش] در درسی که با ماهیت جریان فکر سروکار داشت، پایه‌ای برای این اطمینان فراهم می‌سازد.

یک از مؤلفان خود را در برابر خانواده که از روی شکیبایی قطع برنامه‌های عادی زندگی - که خواه ناخواه در موقع نوشتن کتاب روی می‌دهد - مدیون می‌دانند و از این بابت قدردان و سپاسگزارند.

۵. گوردون هولفیش

فیلیپ ژ. اسمیت